

مقایسه کرد. موزاییک اجتماعی - فرهنگی هند انعکاس واقعی «اتحاد در چندگونگی» هاست که مانند دسته‌ای از گل یا ظرف پر از سبزیجات مختلف، هر عضو در حالی که هویت خویش را حفظ کرده است، به عنوان بخشی از مجموعه بزرگتر عمل می‌کند.

واقعیت جامعه چندقومی هند در فضایی از اتحاد متمدانه، بر پایه چندگونگی فرهنگی، شکل گرفته است. جلوه‌های فرهنگی گوناگون مانند زبان، نژاد، قبیله، کاست، مذهب و منطقه به عنوان محورهای هویتی گروه‌های قومی و بسیج آنان به کار رفته است. در اکثر گروه‌های قومی، یکی از جلوه‌های بالا نقش برتر را در هویت بخشی به این گروه‌ها بازی کرده است. به عبارت دیگر، جوامع قومی هند دارای لایه‌ها و ابعاد هویتی گوناگون است که بر روی یکدیگر اثر می‌گذارد. ترکیب هویتی جوامع قومی در اثر تمایزات طبقاتی، نه تنها میان قومیت‌های مختلف، بلکه در درون هر جامعه قومی نیز، پیچیده‌تر شده است. ترکیب چندلایه‌ای هویت، گروه‌های قومی را قادر ساخته است که جلوه‌های فرهنگی خویش را به منظور رسیدن به اهداف تعیین شده جابه‌جا کنند.

دو ویژگی مشترک دیگر گستره چندفرهنگی قومی هند، حائز اهمیت است. یکم، الگوی مسلطی میان گروه‌های قومی موجود نیست. بنابراین الگوهای زدو خورد و تضاد میان جوامع قومی در زمان و مکان تغییر می‌کند. دوم، گروه‌های قومی دارای مناطق جغرافیایی متعلق به خودشان نیستند زیرا جلوه‌های فرهنگی که به هر گروه هویت می‌بخشد، با مرزهای جغرافیایی مطابقت ندارد. از این‌رو، مردمانی که به آیین ویژه، قبیله، کاست، نژاد و زبانهای گوناگون تعلق دارند در سرتاسر منطقه‌های گوناگون پراکنده‌اند. بعداً خواهیم دید که حتی سازماندهی مجدد دولتها براساس مرزهای زبانی نیز نتوانسته است بر این جنبه فائق آید.

در هند دارای موزاییک اجتماعی رنگارنگ و بسیار پیچیده‌ای است. اما با وجودی که این موزاییک، چندگونگی فرهنگی و ناهمگنی قومی گسترده‌ای دارد، پرهج و مرج و درهم ریخته نیست و نقش و نگارش کاملاً روشن است. توان و خوراک چندگونگی اجتماعی - فرهنگی این جامعه، از ترکیب فرهنگی و مضمون تمدن هند تأمین می‌شود. این فرهنگ، از درون روند یکسان شدن و امتزاج جریانهای فرهنگی گوناگون که با امواج اشغالگران آریایی، ساکاسها، هونها، پاتانها، مغولها و اروپاییان به دست آمد، تحول یافت. بنابراین ترکیب تحول فرهنگی هند را نمی‌توان با دیگ درهم جوش^۳ جامعه امریکا یا نمونه دولت چندملیتی روسیه

درگیریهای قومی، فدرالیسم و دموکراسی در هند^۱

نوشته: اس. دی. مونی^۲

گستره قومی در هند

هند دارای موزاییک اجتماعی رنگارنگ و بسیار پیچیده‌ای است. اما با وجودی که این موزاییک، چندگونگی فرهنگی و ناهمگنی قومی گسترده‌ای دارد، پرهج و مرج و درهم ریخته نیست و نقش و نگارش کاملاً روشن است. توان و خوراک چندگونگی اجتماعی - فرهنگی این جامعه، از ترکیب فرهنگی و مضمون تمدن هند تأمین می‌شود. این فرهنگ، از درون روند یکسان شدن و امتزاج جریانهای فرهنگی گوناگون که با امواج اشغالگران آریایی، ساکاسها، هونها، پاتانها، مغولها و اروپاییان به دست آمد، تحول یافت. بنابراین ترکیب تحول فرهنگی هند را نمی‌توان با دیگ درهم جوش^۳ جامعه امریکا یا نمونه دولت چندملیتی روسیه

1. "Ethnicity and power in the contemporary world", edited by: Kumar Rupesinghe A. Tishkob, United Nations University press, Tokyo-New York-Paris, The United Nations University, 1996 UNUP-908, ISBN 92-808-0908-3, 03500 <http://www.unu.edu/unupress/unupbooks/uu12ee/uu12ee0j.htm>

2. S. D. Muni 3. melting pot

بالقوه گی زدوخوردها و تمدید آنها

چندگونگی یا غیرهمگنی قومی، با وجودی که بالقوه کشمکش آفرین است اما همه آنان لزوماً مولد زدوخورد نیستند. هند در طول روند تکامل تاریخی اش شاهد برخوردهای قومی بوده است و رهبری این کشور مستقل، آگاه بوده است که در این کشور که دارای «اتحاد و چندگونگی» است، امکان زدوخورد میان اتحاد و چندگونگی را نباید دست کم گرفت. اولین نخست وزیر هند جواهر نهرو اظهار داشت:

«درحالی که از یک سو ما ملت هند، از نظر فرهنگی، هدفهای مشترک و دوستی و محبت، به هم پیوسته ایم اما از سوی دیگر شوربختانه، فطرت‌های جدایی طلبانه و گرایشهای مخرب (که در گذشته سبب آزار هند شده است) در این کشور وجود دارد که برای حفظ وحدت لازم است با فرقه گرایی، ایالت گرایی، جدایی طلبی، دولت گرایی و کاست گرایی مبارزه کنیم.»

در فرصتهای دیگر وی پذیرفت که:

«زمانی که ما با صدای بلند از ناسیونالیسم سخن می‌رانیم، برداشت هر فرد از ناسیونالیسم متعلق به آن فرد وابسته است. شاید ناسیونالیسم آسمی، بنگالی، گوجراتی، اوتار پرداش، پنجابی یا مدرسی باشد. هر کدام ناسیونالیسم نوع خویش را در سر دارند... زمانی که دو نوع ناسیونالیسم با هم برخورد می‌کنند مشکلات شروع می‌شود.»

با وجودی که چنین نگرانیهایی از شرایط هند ابراز شده و زدوخوردهای واقعی نیز تجربه شده است، با این حال کاملاً نادرست است اگر فرض کنیم، که گذار از تفاهم در چندگونگی، به زدوخورد و کشمکش، امری اجتناب ناپذیر و اجباری است. واقعیت‌های اجتماعی در

هند و در کشورهای دیگر به روشنی نشان می‌دهد (اگر با موشکافی مشاهده کنیم) که زدوخوردهای قومی که حاصل چندگونگی و ناهمگنی جمعیتی است، روندی پیچیده است. در این روند، مرزهای یک گروه قومی مشخص می‌شود که در نتیجه، جنبشی را پیش روی خواهد داشت و متعاقباً ممکن است از یک مرحله به مرحله دیگر انتقال یابد. تا پایان این فصل، با توجه به جنبه‌های بالا چنین ادامه می‌دهد:

«با وجودی که عده‌ای بر این باورند که مرزهای قومی گویا تغییرناپذیرند و اشتراک قومی را مولد خود به خودی گروه‌های به هم پیوند خورده می‌دانند، این نیز روشن است که از دیدگاه عملی، موارد زیادی از گذر یا تغییر هویت به خاطر ورود اعضای تازه یا یکسان شدن آنها در گروه دیگر یا تغییر معیار هویت مشترک، صورت گرفته است.»

در روند «گذار» هویت‌های قومی و سیاسی شدن این گروه‌ها، عوامل «دنیوی» یا «غیر قومی» شامل دولت و الگوی توسعه اقتصادی، سیاستمداران و نیروهای سیاسی و زیرگونه‌های بیرونی، نقش مهمی بازی می‌کند. بدون عوامل بالا و روند دگرگونی درون گروهی قومی، چندگونگی به مرحله تعارض وارد نمی‌شود. گوپتا (با تأکید بر نقش گروه‌های ذی‌نفع سیاسی در دامن زدن به زدوخوردهای قومی می‌نویسد: «ابراز گرایشهای قومی در مسلک‌های سیاسی هند بیشتر نتیجه منافع سیاسی گروهی است تا انعکاس خواسته‌های توده‌ها. دلیل این تأکید این است که معمولاً پذیرفته شده است که سیاستمداران مرکز عرفی، از غلیان فرقه گرایی جلوگیری می‌کنند. از سوی دیگر بر این باورم که ایدئولوژیهای «فرقه‌ای» در سطح رهبران نضج می‌گیرد و به پایین انتقال می‌یابد و تنها برخی مواقع جا می‌افتد...»

در اثر تغییرات روند دگرگونی هویت و نقش عوامل بیرونی

(غیرقومی)، زدوخوردهای قومی و مسلکهای سیاسی در هند، افت و خیز داشته‌اند. حتی برخی از کشمکشهای پرخروش قومی، در بازتاب ایدئولوژیک و شدت آن تناقض نشان داده‌اند. برای نمونه برخورداردهای پنجاب در اواسط سالهای ۱۹۶۰، مضمون زبانی داشت، در پایان سالهای ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰، به خاطر چشم و هم‌چشمی با سیکها، نی‌نان کاریس و آکالیس دوباره افروخته شد. به این دعاواها، رقابتهای داخلی میان سیکهای پنجاب نیز افزوده شد. سپس ابعاد مذهبی و اقتصادی پیدا کرد. در حال حاضر با تأکید روزافزون بر نمایش قدرت سیک و نمادهای فرهنگی به منظور مشروعیت بخشیدن به ستیزه‌جویی و خشونت، با سرعت زیادی ویژگی بنیادگرایی سیک را کسب می‌کند. عناصری از شرایط پنجاب در زدوخوردهای کشمیر، جایی که جنبش آغازین علیه بی‌اعتنایی اقتصادی و سیاسی دولت نسبت به این منطقه بود و در حال حاضر به روشنی لحن بنیادگرایی اسلامی به خود گرفته است، بازتاب یافته است. از این‌رو، مفهوم پیشین هویت کشمیر، جای خود را به رویارویی‌های فرقه‌ای داده است تا جایی که خشونت‌های اسلامی، هندوهای کشمیر را از زادگاهشان بیرون رانده است.

در ضمن هند شاهد بوده که شروع و تشدید زدوخوردهای ناشی از چندگونگی فرهنگی، از پیش تعیین شده و غیرقابل بازگشت نیست. برخورداردهای قومی، کاهش می‌یابد، با صلح و صفا خاتمه پیدا می‌کند و حتی دوباره بازمی‌گردد. به طور نمونه، جنگ و جدلی که به دنبال خواسته‌های مربوط به زبان تامیلها در اوایل سالهای ۱۹۶۰ درگرفت، به مصالحه انجامید هرچند تنشهای بالقوه میان تامیلها و زبان ملی اعلام شده (اما غیرتحمیلی) هین‌دی هنوز به قوت خود باقی است. در برخورداردهای پنجاب، توافق‌نامه راجیولونگول در سال ۱۹۸۵ ابتکار مهمی در جهت مهار کردن زدوخوردها بود. گرچه، بیهودگی آن بعداً ثابت شد: مضمون

ابتدایی برخورداردهای قومی آسام که علیه هجوم خارجیان بود، در اوایل سالهای ۱۹۸۰ متوقف شد هرچند، در حال حاضر تحت رهبری بودوس و جبهه متحده آزادی آسام، با خشونت از سر گرفته شده است. به طور مشابه برخی از شورشهای قبیله‌ای در شمال شرقی کشور از راههای سیاسی مهار شده است. الگوهای گوناگون شکل‌گیری برخورداردها و مهار کردن آنها مستعد تکرار در آینده است. برای نمونه، زدوخوردهای فرقه‌ای و بنیادگرایی مثل برخورد میان معابد هندو و مساجد مسلمانان در آیودهیوا محبوبیت و خشونت‌اش را پس از اوج آن در سالهای ۹۱ - ۱۹۹۰ از دست داده است. همزمان، نشانه‌هایی از شکل‌گیری برخورداردهای تازه میان قبایل فراموش شده به چشم می‌خورد. جنبش قبایل منطقه چارکند و پنالیس در دارجلینگ و سی‌کیم بر سر مسائل زبانی، به اندازه کافی سیاسی و انعطاف‌ناپذیر شده است.

دینامیکهای توسعه

اهمیت پیوند میان دینامیکهای توسعه و زدوخوردهای قومی کاملاً شناخته شده است. ریتز، در بحث معضل قومی در پاکستان چنین مشاهده می‌کند: «تکوین گروههای قومی و ملی را می‌توان از گرایشهای توسعه اجتماعی و اقتصادی ظهور سرمایه‌داری جدا کرد اما، رشد روابط بازار در سطح ملی و منطقه‌ای، نیروی محرک اتصال روزافزون منافع مجزای قومی و منافع مشترک ملی بوده است.»

این روند به ویژه در مورد هند که در آن بازار ملی و منطقه‌ای بسیار تندتر و نیرومندتر از دیگر نقاط آسیا توسعه یافته است نیز صادق است. توسعه این بازار که با رشد صنعت و تجارت پشتیبانی شد، مناطق گوناگون و منافع اقوام را به هم نزدیکتر کرد و تماس، همکاری و رقابت آنان را

برانگیخت. در نتیجه، منافع قومی و منطقه‌ای در اثر گسترش و تقویت بازار ملی و پیوند آن با شبکه بازار منطقه‌ای با خطر روبه‌رو شد. سرمایه، فن‌آوری، صنعت، تجارت و نیروی کار از یک منطقه به منطقه دیگر انتقال یافت و چندگونگی قومی را تابع خویش ساخت. گروههای صنعتی مختلف از جمله صاحبان صنایع، تجار، رانندگان و کارگران (سندیکاها) به وجود آمدند. در اقتصاد مختلط هند، روند توسعه برنامه‌ریزی برای گروهها و مناطق مورد نظر، بخشهای فراموش شده و حاشیه‌نشین جامعه را یاری داد تا به روند کلی جامعه پیوندند. اختصاص منابع دولت مرکزی به دولتهای محلی، با وجودی که از میزان منابع انتقال یافته خرسند نبودند، آنان را به شبکه چانه‌زنی و همکاری متقابل متصل ساخت.

اما اقدامات یکپارچه‌کننده بالا اثرات متلاشی‌کننده را نیز به دنبال داشته است. یکی از دلایل معمول سیاسی شدن اقوام و شکل‌گیری برخوردهای قومی، پی بردن آن اقوام به محرومیت‌های اقتصادی است. تام‌بیاه، با توجه به عوامل ملی و بین‌المللی در پس محرومیت‌های اقتصادی می‌نویسد:

«فراوانی زدوخوردهای قومی... با احساس روزافزون تار شدن افقهای اقتصادی و سیاسی مصادف می‌شود. مواهب بسیاری با توسعه اقتصادی از میان رفته است؛ کاهش دادوستد به خاطر رقابتهای صنایع داخلی، بیکاری پنهان در بخش کشاورزی و مهاجرت به شهرها، افزایش نابرابری در سطح درآمد تحصیلکرده‌ها و فقیرتر شدن قابل رؤیت تهیدستان شهری، از آن جمله است.»

دگرگونیهای بالا همگی در جریان توسعه اقتصادی هند روی داد. ملموسترین جنبه‌های این توسعه را می‌توان در رشد ناموزون بازار داخلی، توزیع ناعادلانه درآمد، و آگاه شدن گروههای محروم از وضع نامساعدشان در تقسیم ملی کار، مشاهده کرد. در برخی موارد رونق و

فراوانی نیز سبب بالا رفتن انتظارات شده است، به طوری که مکانیسم تولید و توزیع صنایع ملی، قادر به پاسخگویی به این انتظارات نبوده است. در موارد دیگر کندی بهبود شرایط، احساس محرومیت را زنده کرده است. اشاره به این نکته نیز حائز اهمیت است که فساد و پارتی‌بازی نیز نیروی محرکه سرخوردگی و شکل‌گیری برخوردها بوده است.

می‌توان نشان داد که توسعه اقتصادی ناسالم، شورشهای قومی را در هند دامن زده است. برخی از مطالعات تازه‌ای که بر روی زدوخوردهای فرقه‌ای در شمال هند روی داده است، نشان می‌دهد که رفاه صنعتگران مسلمان اعتماد به نفس آنان را افزایش داده و سبب شده است که از استثمار تجار و صرافان هندی خود را رها سازند. این عمل، به زدو خورد و کشمکش منجر شده است. در پنجاب، رفاه، به انضمام توزیع ناعادلانه ثروت که به دنبال انقلاب سبز روی داد، مسئله‌ساز شده است. کشاورزان ثروتمند پنجابی، به منظور سرمایه‌گذاری در رشته‌های سودزاتر، خواستار به دست گرفتن قدرت شدند. افزایش محرومیت، دهقانان خرده‌پا را برای بقا، به اعمال خشونت کشاند.

برعکس، توده‌های مردم در کشمیر و شمال شرقی هند، چنین دریافتند که شرایط بد اقتصادی و اجتماعی در این مناطق حاصل بی‌اعتنایی دولت و تبعیض است. حتی زمانی که منابع ملی برای حل مشکلات اختصاص یافت، به علت فساد، کاغذبازی و نقش واسطه‌ها، شرایط گروههای نیازمند را تغییر نداد. نمی‌توان انتظار داشت که بدون تصحیح اقتصاد ناسالم، بتوان برای زدوخوردهای خشونت‌بار قومی راه‌حلی یافت.

فدرالیسم

در بحث یکپارچگی ملی هند و تنشهای قومی، طبیعت و کاربرد ساختار قدرت فدرالی مکان ویژه‌ای دارد. پایه‌های فدرالیسم بر زمینه نگرانیهایی

که برای یکپارچگی ملت چندفرهنگی این کشور وجود داشت، گذارده شد. با توجه به تجربیات تاریخی عملکرد نیروهای مخرب فرقه‌ای و مضمون سیاسی جدایی طلبی که در زمان استقلال حاکم بود، پدر قانون اساسی هند تمایل یافت که دولت مرکزی را علیه فشارهای اجتماعی متلاشی‌گر استحکام بخشد. وی در زمان معرفی پیش‌نویس قانون اساسی اظهار داشت: «هرچند قرار شد که هند به صورت فدراسیون اداره شود، اما این تصمیم بر پایه توافق میان دولت‌ها برای پیوستن به فدراسیون انجام نشد. از این‌رو هیچ دولتی حق جدا شدن از این فدراسیون را ندارد. با وجودی که هند برای «سهولت اداره» کشور و مردم، به دولت‌های مختلف تقسیم شد، اما به صورت واحدی یکپارچه باقی ماند و مردم آن در پناه یک حاکمیت واحد که از منبع واحدی قدرت گرفته است به سر می‌برند. کمیته تهیه‌کننده پیش‌نویس، تشخیص داد که بهتر است که مطلب مهم بالا را در زمان تنظیم قانون اساسی روشن سازد تا به دست حدس و گمان سپرده نشود.»

از این‌رو برداشت اولیه ساختار فدرالیسم بر پایه «سهولت اداره» کشور شکل گرفت. بر خلاف قانون اساسی امریکا و شوروی، دولت‌ها در هند حتی حق «خیالی» جدایی از کشور یا درخواست تعیین سرنوشت را ندارند. در واقع فدرالیسم هند با یکپارچگی نیرومندی بنا شد تا فشارهای اجتماعی جدایی خواهانه را ناامید کند.

«با توجه به تأکید بر اصل سهولت اجتماعی» در طراحی فدراسیون، اهمیت زیادی برای بازتاب نقش و نگار فرهنگی کشور داده نشد و هیچ‌گونه قید و شرطی برای اقلیت‌های مذهبی و فرهنگی مگر برابری آنها، مطرح نگردید. اعمال اصل «تبعیض پیشگیرانه» در مورد برخی از کاستها و قبایل برای ترمیم عقب‌ماندگی اقتصادی و یاری رساندن به آنها و تشویق فرهنگ متمایزشان، طراحی شده بود.

در برخی از مواد اولیه قانون اساسی و اصلاحیه‌هایی که بعداً صورت گرفت، حق خودمختاری برای برخی از ایالت‌ها از جمله کشمیر و قبایل شمال شرقی، در نظر گرفته شد، اما مجلس از تصویب پیشنهادهایی که تشکیل دولت‌ها را بر پایه زبان اجازه می‌داد، خودداری کرد. نهر و با توجه به خطری که از تصویب این مواد می‌توانست متوجه یکپارچگی کشور شود تهدید کرد که در صورت تصویب پیشنهادهای بالا استعفا خواهد داد.

نهر و در اثر فشار شرایط به زودی موضع خویش را تغییر داد و در سال ۱۹۵۳ تجدید سازمان دولت‌ها بر پایه زبانهای محلی را پذیرفت و اولین دولت زبانی آندرا به وجود آمد. با وجود این، کمیسیون مسئول تجدید سازمان دولت‌ها بر اساس زبانهای محلی، به پافشاری بر شعار خویش ادامه داد: «فدراسیون یکپارچه هند پایه ملیت ما را تشکیل می‌دهد». وی در تشریح معیار زبان برای تشکیل دولت افزود: «همگنی زبان که الگوی فرهنگی و اجتماعی زندگی در یک ایالت با مرزهای مشخص است، تنها باید منطبق سازماندهی مجدد دولت‌ها را تشکیل دهد.»

کنگره، به انضمام نهر و که پیش از آن با این طرح مخالفت کرده بود، با عقب‌نشینی اظهار داشت که اگر ما دموکرات هستیم باید به امیال مردم احترام بگذاریم.

روند سازماندهی زبانی دولت‌ها در سال ۱۹۵۲ آغاز شد و با رهنمودهای کمیسیون ویژه‌ای در سال ۱۹۶۰ به پایان رسید. این مهمترین گامی بود که در جهت ادغام هویت‌های فرهنگی در واحدهای سیاسی و اجرایی برداشته شد و تفویض اختیارات مرکز به دولت‌های محلی، این جنبه از چندگونگی فرهنگی را تقویت بخشید.

فهرست اختیاراتی که از مرکز به دولت‌های محلی انتقال می‌یافت به طور جداگانه تهیه شد. بر پایه این فهرست، اختیارات انحصاری عبارت‌اند از: نظم عمومی، پلیس، آموزش، دولت محلی، جاده‌ها و حمل و نقل، کشاورزی، زمین و درآمدهای آن، جنگل‌ها، ماهیگیری، صنایع و تجارت

(به طور محدود) و دادگاهها (به استثنای دادگاه عالی کشور). دولتهای محلی می‌توانند به موازات دولت مرکزی، در رابطه با موضوعات زیر به تصویب قوانین مبادرت ورزند (به شرطی که این قوانین متناقض با قوانین کشوری نباشند): قوانین جنایی و مدیریت آنها، برنامه‌ریزی اجتماعی و اقتصادی، انحصار تجاری و صنعتی، حمل و نقل بر روی آبهای داخلی، مواد مخدر، لنگرگاهها (محدود)، دادگاهها و راهبردهای حقوقی. تاکنون ترتیبات توزیع قدرت میان مرکز و دولتهای محلی به‌طورکلی پایدار بوده است. یکی از جنبه‌های بحث‌انگیز روابط مرکز و دولتها، اختصاص منابع اقتصادی از دولت مرکزی به دولتهای محلی بوده است. تخصیص‌های مزبور از سوی کمیسیون برنامه‌ریزی و توسعه اقتصادی صورت می‌گیرد و معمولاً انتقاد دولتهای محلی را مبنی بر ناکافی بودن این منابع به دنبال داشته است. دولتهای محلی، قدرت جمع‌آوری درآمد را نیز دارا هستند. به دنبال نارضایتی دولتهای محلی و تغییراتی که در اختیارات این دولتها برای جمع‌آوری مالیات صورت گرفت، هشتمین کمیسیون مالی، سطح درآمدهای مالیاتی دولتها را از پنجاه و پنج درصد به هشتاد و پنج درصد افزایش داد.

ساختار مبسوط تفویض اختیارات به انضمام نظام فدرالیستی هند که براساس زبانها استوار است، مدیریت چندگونی فرهنگی در این کشور را آسان کرده و از رشد گرایشهای جدایی طلبانه کاسته است. با این حال، روابط مرکز و دولتها، چه بر پایه قومیت و چه غیر از آن، صلح آمیز و بدون تنش نبوده است. رقابتهای عمدتاً بر کسب منابع و اختیارات بیشتر متمرکز بوده است. معمولاً دولتهای محلی با زبان و فرهنگهای متفاوت، برای افزایش قدرت چانه‌زنی به طور دسته جمعی عمل کرده‌اند. در مواردی ساختار فدرالی هند نیز امکان چانه‌زنی را از طریق ارگانهایی از جمله

شورای دولتها و شورای توسعه ملی فراهم ساخته است. برای نمونه می‌توان از ائتلاف چهار نخست‌وزیر دولتهای جنوبی برای مذاکره با دولت مرکزی، نام برد. به طور مشابه در سال ۱۹۸۷ گروهی متشکل از نمایندگان احزاب مخالف دولت در دهلی گرد آمدند و احیای «فدرالیسم تعاونی حراست شده در قانون اساسی» را خواستار شدند. برخی از محققان، فدرالیسم در هند را به عنوان نظامی که دارای «ائتلاف و مدیریت» و «درجه بالای همکاری و مساعدت» است، تشریح کرده‌اند. افزون بر این، بر پایه تلاشهای دولت مرکزی و دولتهای محلی در جهت تشویق فرهنگهای گوناگون، گروههای مختلف را یاری کرده است که ملیت جامعه هند را با هویت خود یکسان بدانند. رویکردهای بالا در روند سکولار شدن قومیتها نقش داشته و به تقویت نیروهای وحدت‌گرا یاری رسانده است.

لازم است بدانیم که زدوخوردهای قومی معمولاً میان اقلیتها و دولت فدرال روی می‌دهد. برای نمونه هیچ‌گونه تضاد و ناسازگاری میان این گروهها موجود نیست. همان طور که قبلاً گفته شد موضوع زدوخوردها مخلوطی از تقسیم منابع اقتصادی و قدرت تصمیم‌گیری بوده است.

با این همه مؤثر بودن فدرالیسم در حل مشکلات هند، عوارض نامطلوبی را علیه ویژگی قومی این کشور به بار آورده است. سازماندهی مجدد دولتها براساس زبانهای محلی، نیروی لازم را به گروههای فرهنگی و هویتهای قومی داد تا برای یافتن مشروعیت و هویت سیاسی تلاش کنند. این بدان علت بود که بر پایه این طرح، به هر هویت قومی قلمرویی واگذار شده بود. در کشمکشهای قومی داشتن یک قلمرو از اهمیت بسیاری برخوردار است. این مطلب را می‌توان در رویدادهای پنجاب، کشمیر و آسام مشاهده کرد. به دنبال زدوخوردهای پنجاب و کشمیر که برای کسب هویت صورت می‌گرفت، قلمرو نفوذ قومی با راندن هندوها

از پنجاب و کشمیر یکدست شد. از این‌رو، امکان زدو خورد در درون مرزهای هویت‌های قومی تشویق شده است.

از آنجا که تجدید سازمان دولتهای محلی در کشور وسیع و ناهمگنی مانند هند نمی‌تواند دقیقاً بر پایه قلمرو زبانهای محلی صورت گیرد، امکان زدوخوردها در این کشور افزایش یافته است. معمولاً در حاشیه دولتهای زبانی تازه تأسیس شده، اقلیتهای زبانی دیگری باقی می‌ماند بدون این که از یک قلمروی رسمی برخوردار شوند. به طور نمونه گروههای زبانی بسیاری در دولت وسیع هندی‌زبان وجود دارند بدون آنکه در برنامه‌ریزی جدید، سروسامان گرفته باشند. در این میان نارضایتی برخی از گروههای زبانی به رسمیت شناخته نشده نیز در غلیان بوده است. این مشکلات را می‌توان در ایالت کن‌کان و ماهارستا و غیره ملاحظه نمود.

پای‌گیری جنبشهای سیاسی و برخوردهای قومی دلایل دیگری نیز داشته است. در حال حاضر چندین حزب سیاسی قومی وجود دارد که مایلند با بهره‌گیری از سرخوردگیهای زبانی هواداران‌شان، بر نیروی خود بیفزایند. کمیسیون سارکاریا (۱۹۸۸) به روشنی به ناتوانی تجدید سازمان دولتها در این رابطه اشاره نمود:

«اغلب، احساسات ملی که از زبان، مذهب و قومیت تغذیه می‌شود، با استفاده از موضوعات اقتصادی مانند عقب‌ماندگی اقتصادی تقویت می‌شود. از رویدادهای مهم دیگر قدرت گرفتن شوینسم زبانی و سازماندهی مجدد دولتهای محلی است که هر دو، شکاف میان تمایلات گوناگون را تقویت کرده است.»

فدرالیسم، با توجه به اختیارات ویژه دولت مرکزی در برابر دولتهای محلی، زدوخوردهای قومی را به میزان قابل ملاحظه‌ای دامن زده است. استفاده از ماده ۳۵۶ که، در مواردی که قانون اساسی ناتوان به حل دعواها

باشد، اجازه اعمال قانون ریاست جمهوری را می‌دهد، موضوع بحث‌انگیزی در گفت‌وگوهای مربوطه بوده است. استفاده سیاسی از ماده بالا به ویژه از سوی کنگره مرکزی، بسیار گسترده بوده است. این ماده را برای برکنار کردن دولتهای محلی که از حزب مخالف تشکیل شده است، یا دستکاری سیاستها به نفع حزب یا رهبری حاکم، می‌توان به کار برد. در این مواد، حکام انتصاب شده از سوی مرکز نقش مهمی ایفا می‌کنند و مقام و شرافت حکام را لکه‌دار می‌سازند. معمولاً حزبی که مورد تجاوز قرار گرفته است، سوءاستفاده از قدرت را به عنوان سرکوب حقوق سیاسی قومی یک گروه، در یک دولت محلی، تعبیر می‌کند.

این موضوع به عنوان عامل مهمی در پس از خودبیبگانگی و انزوای پنجاب، کشمیر و آسام بوده است. تحمیل قانون رئیس‌جمهوری که در سال ۱۹۹۲ صورت گرفت، نمونه دیگر سوءاستفاده از ماده ۳۵۶ بود و عکس‌العمل نخست‌وزیر ناگالند را چنین برانگیخت:

«خصلت امپراتورمآبانه دولت دهلی به وقیح‌ترین شکلی در دولتهای شمال شرقی به نمایش گذاشته شد. آخرین حرکت پیمان‌شکنانه دولت کنگره زمانی روی داد که من با تصویب و آگاهی آن دولت، مذاکراتی را برای خلع سلاح شورشیان و پیوستن آنان به مبارزات سیاسی در ناگالند آغاز کردم. روشن است که ابتکارات مزبور مورد پسند بخشهایی از دولت مرکزی که در خشونت‌های این جنبش زیرزمینی سرمایه‌گذاری سیاسی کرده‌اند، واقع نشد.»

باری، لازم است در اینجا هشدار دهم که تمام ایالت شمال شرقی در حال انفجار است. درماندگی به خاطر بیکاری، جوانان تحصیل‌کرده را در این منطقه به ناامیدی دچار ساخته است. احساس از خودبیبگانگی به خاطر حضور وسیع نظامیان در این منطقه، با عوارض ناشی از کمبود فرصتها ترکیب شده است. انکار حق خودگردانی بر پایه قانون اساسی

مردم ایالات شمال شرقی را به زودی به این نتیجه خواهد رساند که در شرایط موجود امید به زندگی در صلح و صفا و شرافت امکان پذیر نیست. درحالی که سوءاستفاده مرکز از مواد قانون اساسی، رهبران دولتهای قومی را عاجز کرده است، اقدامات نظامیان حاکم دولتی و پلیس، شکاف میان مردم محلی و دولت مرکزی را عمیقتر ساخته است. در نتیجه کشمکشهای قومی گسترش و شدت یافته است. کمیسیون ساکاریا، سیاستمداران مرکز را در سوءاستفاده از مرکزیت قدرت متهم کرده است. «دولتمردان مرکزی تاکتیک و استراتژیهای را برای اعمال قدرت علیه دولتهای محلی به کار برده اند که در موارد بسیاری رویکردی تبعیض آمیز و خالی از شناخت مسائل داشته است و سبب دورتر کردن مردم این مناطق از دولت مرکزی شده است. و این به نوبه خود، بر باور من، روند یکپارچگی ملی را برعکس کرده است.

براساس تجربیات فدرالی در هند، می توان گفت که ساختار فدرالیسم و نرمش ذاتی آن از عهده فشارهای قومی و برخوردهای ناشی از آن برخواهد آمد. این نظام در صورتی که به تعهدات خویش مبنی بر تفویض اختیارات، سازگاری و انطباق گردن نهد، می تواند برخی از فشارها را مهار کند و حتی مشکل گشا باشد. در این مورد می توان به تجربه خاموش شدن خشونت تامیلها و جدایی طلبان در سال ۱۹۶۰، میانه روی شورشیان شمال شرقی در زمانهای کوتاه، اشاره کرد. برعکس، سوءاستفاده از قدرت فدرالی و نهادهای آن می تواند شرایط زدوخوردهای قومی را وخیم تر کند. پنجاب و کشمیر، تجربیات دردناکی را در این زمینه پشت سر گذاشته اند....

برخی از محققان در برابر کج رویهای دولت فدرال و سوءاستفاده از تفویض اختیارات براساس توافقات قانون اساسی، با درخواست تجدید نظر در ساختار قانون اساسی عکس العمل نشان داده اند، از این نوشدارو شاید معجزه ای ساخته نیست، زیرا تجدید سازمان ساختاری می تواند

دوباره مورد سوءاستفاده قرار گیرد. درمان را باید در تنظیم رهنمودها و قوانین سالم که بر جنبه های عملی فدرالیسم نظارت می کند و میانه روی و مشکل گشایی را پیشه می کند، جست و جو کرد.

سیاستهای دموکراتیک

فضای دموکراتیک سیاسی هند امکان می دهد که تحولات دوگانه ای (یکپارچگی و از هم پاشیدگی قومی) در جامعه روی دهد. دموکراسی به عنوان ایدئولوژی و نظام حکومتی، فرد را محور قرار می دهد، از این رو به ویژگی قومی افراد کم بها می دهد اما همزمان، علایق و وابستگی چندگانه افراد (قومی، زبانی، مذهبی ایدئولوژیک و...) را که می تواند به شرکت در گروه های قومی منجر شود، تجویز می کند.

تجربه هند برداشت بالا را تأیید می کند. نهادهای اجتماعی پان چا یاراج مردم را برای مشارکت و تماس با یکدیگر گردهم می آورند که این خود، حس سهیم شدن و تصمیم گیری در قدرت سیاسی را، هرچند به طور نامؤثر و شکننده، القا می کند. آگاهی از حقوق فردی، مردم را در علقه های غیرفرقه ای به هم پیوند می دهد و دولت را از اتخاذ گرایشهای قومی و تعصب آمیز بر حذر می دارد. سث، در بحثهای خویش درباره جنبشهای قومی و نقش دولت کثرت گرا در جوامع می نویسد:

«نیروهایی که در دامن سیاستهای دموکراتیک پرورش می یابند، دولت را از سمت گیری به سوی یک هویت فرهنگی، حتی اگر آن، هویت اکثریت و اساس ملیت جامعه باشد، باز می دارد. از این رو، پروژه ملت سازی از ساختن جامعه متمدن تفکیک ناپذیر است.»

«جوامع متمدن» خالی از کشمکش قومی و جنبشهای تخریبی است. دموکراسی می تواند از راههای دیگر نیز از تنشهای قومی پیشگیری کند. آزادی بیان و دستگاههای ارتباط جمعی حساس، نه تنها همبستگی ملی

را تشویق می‌کند بلکه جامعه و دولت را از نزدیک بودن زدخوردهای بالقوه قومی باخبر می‌سازد.

با این حال، ما شاهد چهره دیگری از سیاستهای دموکراتیک در هند هستیم. با وجودی که ایدئولوژی دموکراتیک بر فرد تکیه دارد، بسیج سیاسی (به صورت مبارزات انتخاباتی و غیره) در جامعه چندگونه هند که شدیداً قشربندی شده است، با تکیه بر گروهها نیز صورت می‌گیرد. از این رو، کاستها به مثابه «بانک آرا» عمل کرده‌اند. تا حدودی می‌توان میراث انگلیس را در این رابطه مقصر دانست، زیرا مفاهیمی از قبیل «نماینده‌گی فرقه‌ای» در زمان تسلط این کشور وارد فرهنگ سیاسی هند شد. اما پس از استقلال هند، ما شاهد کنار گذاشتن تعدادی از کرسیهای مجلس نمایندگان برای گروههای کاستی معینی که بر پایه تعهد به عدالت توجیه شده است، می‌باشیم که از سیاستهایی که به تقسیم جامعه یاری می‌دهد، پشتیبانی می‌کند. قطب‌بندی سیاسی بر سر کنار گذاشتن کرسی نمایندگی برای کاستهای پایینی که عکس‌العمل کاستهای بالایی را به دنبال داشته است، از آن جمله است.

از آنجا که در بسیج رأی‌دهندگان هندی، از برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی کارآمد و ایدئولوژی پیش رو بهره‌گیری نمی‌شود، توسل دولتمردان به کاستها و بسیج اقوام برای پیشبرد اهداف سیاسی، چشمگیر بوده است. این پس‌رفت در اواسط سالهای ۱۹۶۰ زمانی که حتی حزب کنگره نیز در حفظ تسلط خویش احساس ناتوانی می‌کرد، برجسته شد. بنابراین بسیج فرقه‌ای، کاستی، مذهبی، منطقه‌ای و قبیله‌ای خلع ایدئولوژی پیشرو را پر کرد. به دنبال آن، تعداد و نفوذ سیاسی احزاب قومی و منطقه‌ای افزایش یافت.

الزامات فدرالیسم هند به ویژه دولتهای زبانی به عنوان مقولۀ سیاسی حیاتی، احزاب منطقه‌ای را تشویق و نیرومند کرده است. این موضوع،

هویتهای قومی را فعال و به روند شکل‌گیری زدخوردهای قومی یاری رسانده است. جنبه مثبت تحولات بالا این است که هیچ یک از اقوام، توان در دست گرفتن قدرت مرکزی را دارا نیست. از این رو، احزاب ناچار شده‌اند با ایجاد اتحاد و ائتلاف با احزاب دگراندیش برای گرفتن قدرت مرکزی مبارزه کنند. آزموده‌هایی که در سالهای ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ صورت گرفت و در گسترش توافق ملی مؤثر بود، از این نمونه‌اند.

جنبه‌های خطرناکتر سیاستهای دموکراتیک هند را می‌توان در استفاده سنگدلانه و خودپسندانه از تضادهای فرقه‌ای و قومی به منظور بهره‌برداری تنگ نظرانه و کوتاه مدت سیاسی دید. هیولای جدایی‌خواهی و زدخوردهای قومی میوه همین سوءاستفاده‌هاست....

این تنها حزب کنگره نیست که دست دولتمردان در اتخاذ سیاستهای فرصت‌طلبانه را با هزینه به خطر انداختن یکپارچگی ملی و صلح میان اقوام، باز گذاشته است. شوربختانه، احزاب دیگر نیز دستشان آلوده است....